

بهای بی بودن جرم نیست! (بخش اول)

امیرجوهری لنگرودی



یا ما سر خصم را بگوئیم به سنگ / یا او سر ما به دارد سازد آونگ !

آنچه در ایران در باره بهائیان اتفاق می افتد ، نه تنها از جنس " پاکسازی قومی" بلکه از مصادیق " جنایت علیه بشریت" است!

کمتر ایرانی است که با شبکه های اجتماعی مربوط باشد و یا رسانه های خبری را دنبال کرده ، از جنایتی که در روستای روشنگره ساری، حادث شده خبر نداشته باشد . یا از فشار سیستماتیک بر بهائیان؛ تفتیش منزل ۳۶ شهروند و بازداشت ۷ تن در یک روز مرداد ۱۴۰۱ نشان نگرفته باشد.

مبارزه با " سیدعلی محمد باب" پیشوای بابیان و مبارزه با بهائیت، در ایران پیشینه ای طولانی داشته و به زمان دولت قاجاریه و روحانیت آن دوران و زد و بند آنان با دربار شاه قاجار ، محمدعلی شاه و پسرش ناصرالدینشاه و دوران ریاست امیرکبیر اصلاح طلب برمی گردد - که بدان باز خواهیم گشت- . آنچه به دوره ما به قبل از انقلاب برمیگردد . در زمان شاه و در دوران دهه ۳۰ به اینطرف " انجمن ضد بهائیت" را شیخ محمود ذاکر زاده تولایی مهروف به شیخ حلبی یکی از روحانیون مرتجع مشهد بنا نهاد . در واقع جانبداران این انجمن را هواداران "امام زمان" می نامیدند . چرا که آنان همه انرژی و نیروی خود را صرف تبلیغ امام دوازدهم و شرایط "ظهور" و آماده سازی خود و دیگران برای ظهور او صرف می نمودند. این انجمن هدف خود را مبارزه با بهائیت اعلام می دارد . چرا که آنان بهائیت را سدها شناخت شیعیان از امام زمان و ظهور منجی واقعی او می دانند به همین دلیل این جمع به " انجمن ضد بهائیت " هم موسوم می باشند . آنان با هدف فعالیت و مبارزه علیه بهائیت از دهه ۳۰ به اینطرف شبکه وسیع و گسترده ای از مشهد تا تهران و سراسر کشور ایجاد کردند. نکته مرکزی در بازشناسی این انجمن، طبق نص صریح اساسنامه اش " سیاست گریزی " است . یعنی چنانچه اعضای اش اشتباهات دارای موضع سیاسی باشد . یعنی در برابر رژیم بیایستد، فورا اخراج می گردد. البته پُر واضح است که این بی سیاسی خود نوعی سیاست ورزی است، از همین رو انجمن با سازمان اطلاعات رژیم شاهنشاهی (ساواک) - کمیته مشترک ضد خرابکاری - حشر و نشر داشت و سران او مرتب گزارش احوال و پیشرفت کار را به آنان می دادند .

نکته مهم اینکه در اوج مخالفت با سیاست، حتی در حمایت از شخص خمینی، برای منحرف کردن جوانان مذهبی از فعالیت سیاسی به سمت فعالیت های بی خطر و چه بسا مقید به دستورات کنترل شده از جانب نیروهای امنیتی هدایت می شدند . با اینهمه بعد از انقلاب، اعضای این انجمن از نخستین کارگزاران رژیم جمهوری اسلامی شدند. از حسین آیت گرفته تا علی اکبر پرورش ، وزیر آموزش و پرورش تا طیب نماینده مجلس و آن دیگران در سطوح مختلف!

جالب اینکه "انجمن ضد بهایی" به "ولایت فقیه" اعتقاد نداشت. چون از نظرگاه آنان، "ولایت" فقط در شان پیغمبر و امام معصوم است و این انجمن برای امر ولایت شرط "عدالت" را کافی نمی داند بلکه اساسی ترین شرط آن را "معصومیت" می داند

از اینرو تنها به ولایت "امام زمان" اعتقاد دارد و بس و بر این نظر است که "ولایت فقیه" به تعبیر خمینی در واقع جایگزین ولایت امام زمان است و بدین لحاظ ضد تشیع و انحرافی است. ولی این انجمن با تأیید مراجع مورد پذیرش خود در آن سال ها خاصه مراجع تقلیدی همچون خوئی - گلپایگانی - شریعتمداری به کار خود می پرداخت.

"انجمن حجتیه" یا "انجمن ضد بهایی" یک نهاد خیریه ای و بسته و مربوط به یک استان و شهرستان نیست. بلکه یک تشکیلات سانترالیزه و با ساختاری کاملاً ارگانیک عمل می کرد و می کند و بر اعضاء خود در سراسر کشور نظارت داشته و دارد. این تشکیلات به شکل مافیایی و مرموز اینجا و آنجا عمل می کند. شناسایی بهایی در محیط زندگی - کار - اداره - دانشگاه و هر جایی که حضور دارند ... گرد کردن آنان و خنثی نمودن شعاع عمل فعالیت روزمره آنها بعنوان بهایی و نجس ... تعقیب و مراقبت آنان توسط گروههای چند نفره، این انجمن در درون خود یک نشریه داخلی به نام "انتظار" داشت که هسته اصلی فعالیت آن در خنثی کردن نقش و موقعیت جوانان چپ بعد از انقلاب در سطح محلات و محیط ادارات و اجتماع بوده است.

در دوره شاه تمام مبارزات پارتیزانی اعضا انجمن در تهران و شهرستان ها مبارزه برای پاک کردن تابلو "پپی کولا" بوده است. چرا که صاحب شرکت "پپی کولا" بهایی بوده است. اما پیروزی قیام بهمن و سرنگونی نظام شاه و برقراری جمهوری اسلامی، کارکرد انجمن را در چند راهی عمل اش قرار داد. همه تلاش انجمن بعد از انقلاب مبارزه با کمونیسم در برابر خط خمینی که آمریکا را به اصلاح "شیطان بزرگ" می نامید، انجمن حجتیه، کمونیسم و شوروی را "شیطان اکبر" می خواند و در صدد این است که این درگیری هارا به اوج برساند. نفوذ در درون سپاه - دستگاه روحانیت، بسیج و ادارات و خاصه در نظام آموزش و پرورش و دست یابی به کرسی در مجلس اسلامی و حتی دست یابی به مرکز اسناد ملی که رد پای خود را در ساواک پاک نمایند. آنچه عمل می نمایند و غائله به پا می کنند هم اینانند که از فردای قیام تا به امروز در کارند.

از آنروز تا به امروز روند محروم ساختن بهائیان ایران از حقوق شهروندی ادامه دارد. شهروندان بهایی دسته دسته در سطح کشور از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب در سطح شهرهای مختلف تهران، کرج و شیراز - اصفهان - آبادان - آباد - گرگان - همدان - کاشان - کرمان - خرمشهر - خرم آباد - بروجرد - جهرم - اراک - مرودشت - اردبیل - جلفا - ماکو - ساری بسیاری از مغازه های بهائیان تعطیل شد و از فروش و حتی تحویل کالاهایی که بهای آن پرداخت شده بود، خودداری کردند. با ابطال سند اجاره و اجبار تخلیه ملک استجاری و ادار به تعطیل کردن فعالیت شغلی خود شدند. بسیاری شان بازداشت شدند. بازداشت شدگان به خاطر اعتراض به مراجع گوناگون دولتی به خاطر محروم شدن از تحصیلات دانشگاهی دستگیر شده اند و اتهام آنان تبلیغ علیه اسلام است. برای تصریح بخشیدن به عدم موجودیت این اقلیت دینی، حسین موسوی تبریزی، دادستان وقت دادگاه انقلاب اسلامی، در ۷ شهریور ۱۳۶۲ رسماً انحلال تشکیلات بهایی را اعلام کرد. او برای توجیه انحلال از اصطلاح های "محارب" و "توطئه گر" استفاده کرد که در آن زمان به گروه های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی اطلاق می شد. موسوی تبریزی به عدم رسمیت آیین بهایی در قانون اساسی هم استناد و بخصوص به ممنوعیت هر گونه فعالیتی که به تبلیغ آیین بهایی تعبیر شود تأکید کرد.

برپایه آمارهای ارائه شده در فاصله سال های ۱۳۵۷ تا زمان تعطیلی تشکیلات در سال ۱۳۶۲، یکصد و شصت و شش بهایی کشته یا اعدام شدند: ۷ نفر در سال ۵۷، ۱۱ نفر در سال ۵۸، ۳۷ نفر در سال ۵۹، ۵۵ نفر در سال ۶۰، ۲۸ نفر در سال ۶۱، و ۲۷ نفر در سال ۶۲. به این جان باختگان باید عده زیادی را که از خانه و شهرشان رانده شدند، کسانی که از کار و دانشگاه و مدرسه اخراج شدند، و آنهایی که از کسب و کار محروم شدند را نیز افزود. تعداد زندانیان کنونی آن ها بیش از دوازده هزار نفر رقم زده شد. تبعیض های دهشتناک اعمال شده علیه این اقلیت، جمهوری اسلامی را به یک جهنم واقعی برای بزرگترین اقلیت غیرمسلمان ایران مبدل ساخته است. تمامی روستا ها در "پاکسازی قومی" که یاد آور وقایع بوسنی است از وجود بهائیان زدوده شد و آنچه طی روزهای اخیر در روستای روشنکوه ساری اتفاق افتاد مبتنی بر تجریب منازل بهائیان - تصرف زمین ها به سلسله تهاجمی مربوط می گردد که از سال ۲۰۰۵ به این سو به بلا انقطاع به اقدامی رسمی تبدیل شده است.

یورش شبانه به منازل بهائیان از سوی ماموران امنیتی و توقیف کتاب ها - کامپیوتر - ضبط اوراق - اسناد آنان امری عادی است. ویران ساختن قبرستان های بهائیان با بولدزر، بریدن درختان آنان و دفن مردگان یکی دیگر از صور بهایی آزاری آشکار همه ارکان حاکمیت اسلامی است.

برای ما که تجربه تلخ رودرویی با حاکمیت ایدئولوژیک اسلامی را در طی چهار دهه بر دوش داریم. جدائی کامل مذهب از دولت و حاکمیت دینی، از سیستم قضائی و از آموزش و پرورش، ممنوعیت هر گونه کمک دولتی به موسسات

مذهبی و فعالیت های آن ها، الغاء مذهب رسمی، شخصی بودن اعتقاد به مذهب و آزادی همه افراد در داشتن و نداشتن مذهب، آزادی کامل تبلیغات مذهبی و ضد مذهبی، از جمله یکی از ملزومات اجتناب ناپذیر پایان دادن به تبعیض های مذهبی و برقراری حقوق برابر برای همه شهروندان صرف نظر از تعلقات ملی، مذهبی، جنسیتی و اعتقادات سیاسی آن ها می باشد.

گذران زندگی در حاکمیت اسلامی ایران در امر دفاع از آزادی، رهایی از حجاب اجباری و گزینه حجاب اختیاری زنان و مردان، آزادی از رژیم پدنی، آزادی از غارت ثروت ملی توسط سران و آقا زاده های رژیم اسلامی، از راه دفاع همه جانبه از حق زندگی بهائیان در کشور ما می گذرد!

برای ما آزادی فوری و بی قید و شرط همه زندانیان بهائی و همه زندانیان سیاسی و عقیدتی، پایان بخشیدن به هر سطح تبعیض های اعمال شده علیه بهائیان و همه اقلیت مذهبی ایران باید فوراً و بی درنگ متوقف شود.

زندان های ایران باید به روی زنان - وکلا - نویسندگان - بازنشستگان - دانشجویان - فرهنگیان - کارگران و همه زندانیان عقیدتی و سیاسی گشوده گردد تا چرخه زندگی به گردد و زندگی رو به آبادانی و سازندگی فرا رود!

در ایران #بهایبی بودم و #بهایبی ماندن؛ نباید جرم شناخته شود! ادامه دارد

پنجشنبه ۱۳ مرداد ۱۴۰۱ برابر با ۰۴ اگوست ۲۰۲۲